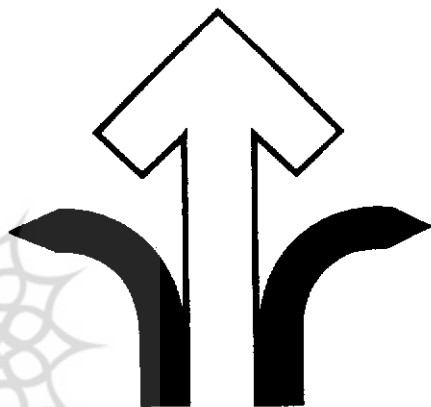
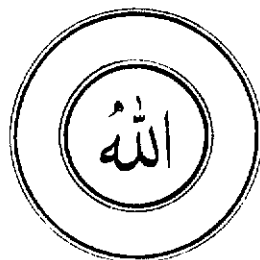


تساهل و تسامح در دین*



سجاد اصفهانی

نقش شعائر در ادیان

اصولاً ادیان الهی و نیز مرامهایی که چهرهٔ شبه دینی داشته و احیاناً در اساس خود، مبتنی بر ادیان الهی بوده‌اند، از جنبهٔ ظهورشان در رفتارهای اجتماعی،

.....

• - اصطلاح تساهل و تسامح در اینجا با اصطلاح «سَمَحَه» و «سَهْلَه» ای که در مورد اسلام به کار رفته هیچ ربطی ندارد، این کلمه ترجمهٔ یک لغت خارجی است که با کلمهٔ بی قیدی در فارسی بیشتر مناسبت دارد اما چون این گونه شایع شده، ما نیز به کار بردیم (Toleration).

عنوان فوق می‌تواند اشاره به معانی مختلفی باشد که فی الواقع مراتب متعددی از یک معنای واحد است و آن بی توجهی به نقش و اهمیت اجتماعی دین و تأثیر مذهب به عنوان عاملی مهم در ایجاد تمایز بین افراد انسانی است. جدی نگرفتن امر دین و دینداری، و تلقی آن به عنوان یک امر فردی و قرار دادن ابزار دیگری برای تفاهم و تعارض میان جامعهٔ بشری، اموری است که مرتبط با تساهل دینی بوده و لازمهٔ آن در مقام عمل بدان، در جامعه می‌باشد.

شامل بخش مفصلی از شعائر و آداب و رسومی هستند که آنها را لازمهٔ اساس دین می‌دانند، این شعائر بسته به زمان و مکان و نیز شرایط دیگری که عمل به آنها را واجب می‌کند، متفاوت است. از نظر دین، این آداب، حکم راهروی را دارند که در یک سوی آن انسانها و در سوی دیگر خداوند قرار گرفته و آنان با عبور از این راهرو خود را به حقیقت هستی پیوند می‌زنند، البته این شعائر گاه در تعلقشان به اساس دین بسیار نزدیک بوده و گاه در فاصله‌های دورتری قرار دارند. در عین حال تمامی این شعائر جنبهٔ دینی داشته و هیچگاه نمی‌توان بین آنها و اصل دین جدایی انداخت، نوعاً در مذاهب، بی‌توجهی به شعائر دینی و آیینهایی که مذهب، آنها را مطرح کرده در حکم بی‌توجهی به اساس دین بوده و معمولاً اگر مورد انکار قرار گیرد موجب کفر و ارتداد منکرین خواهد شد.

در واقع می‌توان گفت این شعائر عمدتاً اموری است که بین مذاهب مختلف، تفاوتها را آشکار کرده و نقش اساسی را در تقسیم‌بندی انسانها مطابق شعائر و آدابی که پذیرفته و بدان عمل می‌کنند، بر عهده دارد و لذا انکار آنها و نفی و محو آنها از نظرگاه یک دین خاص، جز به معنای نفی اساس آن دین نخواهد بود و طبیعتاً بر قبول آنها اصرار و ابرام دارد.

آنچه معمولاً دربارهٔ شعائر رخ می‌دهد این است که تغییراتی از جهت کمی و کیفی در آنها رخ داده و گاه بر حسب شرایط زمانی و مکانی نقاطی از آن ضعیفتر و نقاطی دیگر، پررنگ‌تر ظاهر می‌شود. دیده شده که یک مورد خاص از آداب یا در طی زمان طولانی ایجاد شده و یا اساساً محو گردید است، بسیاری از آنها تغییراتی را در پی داشته و یا در انشاقات مذهبی در داخل یک دین صور مختلف را به خود گرفته است، این مسئله گاه تا سر حد فراموشی یک امر مهم از شعائر ادامه یافته و گاه یک امر ساده، حکم یکی از اساسی‌ترین شعائر را پیدا می‌کند.

نکتهٔ دیگر در بارهٔ شعائر این است که نزد مردم عوام به صورتی مستقل مورد توجه قرار گرفته و ابزاری بودن آن به فراموشی سپرده می‌شود، در این حالت است که صرفاً جنبهٔ صوری آن لحاظ شده و به تدریج محتوای شکل و شمایل شعائر می‌شود، بسا در یک جامعه مذهبی، شعائر یک دین باقی مانده اما از اساس آن چیزی باقی نمانده است. و این به دلیل انحرافی است که ناشی از فراموشی ابزاری بودن این آداب و رسوم دینی در میان مردمان می‌باشد.

آن مقدار که در اینجا مربوط به تساهل دینی است این است که ما در مجموع، اهمیت شعائر را کم فرض کرده و حتی انکار آنها را نیز امر مهمی تلقی نکنیم،

تسامح در دین به معنای آن است تا نسبت به عمل به شعائر، سخت گیری نشده و اجازه داده شود تا هر کس خواست به شکلی که مورد دلخواهش می باشد عمل کند و احیاناً با حفظ اعتقاد به اصل و اساس دین ملزم به اجرای آداب و شعائر مورد نظر نباشد.

سیر تسامح دینی در غرب

این مسئله سابقه ای طولانی در اروپا داشته از آغاز جریان اصلاح دین (Reformation) تاکنون شدیداً مورد توجه روشنفکران بوده است، در واقع می توان گفت یکی از مداخله هایی که بر بی دینی عصر جدید می توان مطرح کرد توجه به همین مسئله تساهل دینی است که بسیار مورد تأکید اندیشمندان عصر جدید است.

اگر ما به تاریخ دین مسیحیت بنگریم متوجه می شویم که بخش عمده این دین را شعائری تشکیل می دهد که بطور سختگیرانه ای حاکم بر زندگی مردم بوده و عملاً با حضور مداوم هزاران کشیش و اسقف در سرتاسر اروپا، مداوم در میان مردم اجرا می شده است. جنبه شعاری دین مسیحیت با توجه به ساختار کلیسا و تشکیلات مستقل و منظم آن، بسیار نمود داشته و طبیعتاً هیچ فرد مسیحی را گریز از انجام این آیینها نبوده است، البته این طور نیست که در اسلام یا یهودیت این شعائر

وجود نداشته باشد، تنها مسئله عنایت خاص بر آنها در اروپای قرون وسطی است که بدلیل انسجام تشکیلات کلیسا رعایت می گردیده است، طبعاً در اسلام و سایر ادیان نیز این مسئله در حد یک دین و مذهب الهی به شکل چشمگیری وجود دارد.

در اواخر قرون وسطی ارتباط بین شعائر و اساس دین چندان وثیق و محکم نبود، و بخصوص در میان عموم مردم دین تنها عبارت از شعائر بوده است، آنچه مسلم است اینکه قطع پیوند اساس دین با آداب و رسوم آن، موجب سستی بنای فکری جامعه شده و شعائر فی نفسه قدرت دفاعی خود را از دست داده بود زیرا این اساس است که باید از شعائر دفاع کند و لکن این شعائر به دلیل قطع ارتباط، بی دفاع مانده بود.

با هجوم فکر جدید که اومانیستها مروج آن بودند، گرچه شعائر در حد یک عادت می توانست از خود به دفاع برخیزد اما به صورت یک بنای محکم استدلالی، توانایی مقابله با هجوم فکر جدید را نداشت و لذا در معرض انهدام قرار گرفت.

اومانیستها و فلاسفه ای که نگرش فلسفی خود را بر پایه اومانیسم بنا کرده بودند در برابر شعائر موضع گرفتند زیرا تصادم آنها با دین، آنان را ملزم به این موضع می کرد، اینها خواهان آن بودند تا به تدریج این شعائر بساط خود را جمع کند و

طبعاً با جمع شدن بساط شاعر، امر مهمتی با وجود آن شرایط فکری که فوقاً اشاره شد، از دین باقی نمی ماند.

عدم استحکام تاریخی کلیسای مسیحیت و حتی وجود شواهد گسترده مبنی بر اینکه شاعر عمدتاً در یک سیر زمانی طولانی به وجود آمده^۱ اهم مناسبی برای تحت فشار قرار دادن کلیسا در اجرای این آیینها بوده است.

اومانیستها در برابر امری که آن را تعصب دینی نامیده بودند و آن چیزی جز وفا به شاعر و الزام به اجرای آن برای مسیحیان مؤمن نبود، سخت به مبارزه برخاستند و با شعار تساهل در امر دین، تعصب دینی را سخت مورد نکوهش قرار داده و آن را سبب اساسی در ایجاد نفاق میان انسانها دانستند.

آنچه در اینجا مورد توجه ماست طبعاً دفاع از مسیحیت و یا شاعر آن نیست بلکه تنها توجه به این امر است که فلسفه مخالفت با شاعر و ترویج تساهل دینی چه بوده و چه اثراتی از خود در امر دین و دینداری بشر بر جای گذاشته است.

آنچه در درجه اول مورد توجه قرار گرفت، این بود که چرا حقیقت دین فراموش شده و شاعر آن در شکل و صورتی بی محتوا به عنوان اساس دین در میان ما باقی مانده است، اساساً چرا ما راستی و درستی و پاکی را کنار گذاشته و تنها به تشریفات دینی اهمیت می دهیم، مگر دین

نمی خواهد انسانهای پاک و سلیم تربیت کرده و آرامش و تفاهم ایجاد کند؟ چرا اینها که اساس است از میان رفته و فسق و فجور حتی خود اصحاب کلیسا را نیز در خود فرو برده، اما هنوز تشریفات برجاست. این اشکال طبعاً به کلیسا وارد بود اما نتیجه آن این نبود که به عنوان ایجاد راستی و درستی، تشریفات از بین برود، برای اومانیستها همین آخری اهمیت داشت و شاید، اینکه حضور این تشریفات و آداب باعث فراموشی اساس دین گردیده است.

«اراسموس»^۲ از اصلاح طلبان بنام قرن پانزدهم و شانزدهم میلادی (م ۱۵۳۶ م) از منادیان این تساهل دینی است او کشیشان را «احمقهای دیوانه» می خواند که عوض آنکه دین را دعوت به راستی و درستی بدانند، تحمیل یک سلسله آداب و اعمال ظاهری می پندارند. او گوید: «گوش دادن به مدافعات آنها در

۱ — جان الدر با اشاره به اینکه از آیینهای هفتگانه تنها تعمید و عشاء ربانی از ابتداء بوده، درباره باقی آن آورده: «به مرور و به تدریج عده این آیینهای مقدس رو به افزایش نهاد تا اینکه امروزه عده آن به هفت رسیده است».

رک: تاریخ اصلاحات در کلیسا ص ۵۷ در واقع بخشی از این آیینها تا دیر زمانی چون قرن دوازدهم رسمیت نداشت و از آن زمان به بعد بود که محرز و مسلم شد.

۲ — Erasmus.

پیشگاه محکمه^۱ والای عیسی^۱ چقدر جالب خواهد بود یکی، از تعداد گره‌هائی که بر بند صندلیهای خویش زده است، لاف خواهد زد آن دیگری از رنگ و جنس جامه روحانی خود سخن خواهد گفت سومی پافشاری خواهد کرد که بیشتر ایامش را به خواندن مزامیر گذرانده است و چهارمی خواهد گفت که هرگز جز با دستکشهای ضخیم به پول دست نزده است. آن گاه عیسی^۱ سخن آنها را خواهد برید و خواهد گفت: «وای بر شما ای کاتبان و... من فقط برای شما یک دستور باقی گذاشتم و آن این بود که یکدیگر را دوست بدارید ولی از هیچکدام از شما نشنیدم که به این تعلیم از روی خلوص نیت عمل کرده باشد».

از نظر «اراسموس» دین حقیقی همان تأسی به صفا و سادگی عیسی^۱ است. حتی در این اواخر نیز کسانی به عنوان راستی و درستی، منکر شاعر شده و قائل به تساهل می‌شوند، «ادلر فیلیکس»^۳ (م ۱۹۳۳) به راستی و درستی در دین، بیش از آداب و تشریفات آن اهمیت می‌داد، او تصمیم گرفت انجمن فرهنگ اخلاقی را بر اساس خدمات صادقانه تمام بشر در سراسر جهان بدون تعصبات دینی بنیان نهد، این فکر در تمام ممالک متحده و اروپا انتشار یافت، هدف این انجمن نه تنها تعلیم تساهل نسبت به ادیان مختلف، بلکه تعلیم محترم داشتن همه

آنها بود.^۴

اشکالی که «اراسموس» و «فیلیکس» مطرح می‌کنند حقیقت دارد اما این استدلال از طرف آنها بهانه مناسبی است برای بی‌توجهی به تشریفات و شعائر، در ادامه این مطلب حتی اگر آنها مایل نبودند، سستی و کاهلی در برخورد با شعائر به وجود آمده و با اصطلاح «قلبت پاک باشد ولو اینکه به این شعائر عمل نکنی»، به تدریج دین از سطح جامعه برچیده می‌شد.

پروستانها که خود منادی بازگشت به زندگی مسیح بودند بطور صریحی از برچیده شدن برخی از شعائر دینی جانبداری کردند آنها استدلال می‌کردند که این شعائر بعدها بر اصل دین افزوده شده و می‌باید از میان برداشته شود.^۵

«زوینگلی» از رهبران اصلاح طلبان

.....

۳ - Adler Felix.

۴ - بزرگان فلسفه، ص ۲۳.

۵ - البته عقاید پروستانها و یا نوع اصلاح طلبان دینی، همیشه یکنواخت نبوده است آنچه که مهم است اینکه آنها معتقد بودند دلایل متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد این آیینها از زمان مسیح نبوده است اضافه بر آن به جهت تأکیدی که پروستانها در مورد عدم تأثیر اعمال انسان در نجات داشته و صرفاً بر اصل ایمان تکیه می‌کردند لذا اعتماد به خود آن تشریفات را موجب نجات نمی‌دانستند (تاریخ اصلاحات در کلیسا ص ۶۶) و این خود باب دیگری است در بی‌توجهی به اعمال صالح که به نحوی سبب تساهل دینی شده است.

(م ۱۵۳۱م) از افرادی است که همین طرز تفکر را داشتند او علاوه بر اینکه تغییراتی در مراسم عشای ربّانی به وجود آورد اجرای آن را از هریکشنبه به سالی چهاربار تقلیل داد، اضافه بر آن زبان آسمانی برای خواندن سرودهای دینی جای زبان لاتین را که کلیسای کاتولیک تنها آن را می پذیرفت، گرفت، به نقل از ویل دورانت «باقی اجتماعات کلیسایی را زوینگی به موعظه اختصاص داد و بدینسان تنویر افکار و تحکیم اعتقاد مسیحیان را بر اجرای مثنی مراسم دینی مقدم ساخت، جالب توجه اینکه دیرهای موجود در زوریخ اکثراً تعطیل شده و یا تبدیل به بیمارستان و آموزشگاه شدند، مراسم یادبود قدیسین، زیارت اماکن مقدس، آب مقدس و برگزاری آیین عشاء ربّانی برای مردگان، متروک گشت. تأکید خود لوتر نیز بخصوص بر تباهی بود که عارض بر آیینهای مسیحی شده بود او خود صریحاً با بعضی از آیینها برخورد کرده و خواهان از بین رفتن آنها بود.»^۶

علیرغم خواست پروتستانها آنان نه تنها موجب بقای درستی و راستی در دین نشدند بلکه آنها نیز در کنار حرکتی که اومانئیستها برای حذف و یا کاهش تشریفات دینی ایجاد کرده بودند، به آنان کمک کردند.

ماکس پلانگ و مسئله شاعر

از کسانی که به مسئله شاعر توجه کرده و خواسته تا مطابق دیدگاه خود در تبیین جایگاه آن بکوشد، «ماکس پلانگ» (م ۱۹۴۷م) است او ادیان را صرفنظر از اشتراکشان در امر اعتقاد به خدا شامل یک مناسک خاص می داند و می نویسد:

«کیش و آیین از نمادها و مظاهر یاری می جوید که بتواند در نیروی خیال عامه اثر کرده و به مسائل مذهب توجهش دهند و با حقیقت الهی فی الجمله آشنایش سازند.»

آنچه که از نظر «پلانگ» در مورد شاعر، اساسی است نسبی بودن آنهاست، بدین معنا که آنها اموری مطلق نیستند که هیچگاه نتوان در آنها تغییری ایجاد کرد، اصولاً این مسئله برای دین خطری نیز ندارد چون شاعر تنها اشاره به اصل مفهوم مشترک دارد و تا وقتی آن پابرجاست نباید به خود بیمی راه داد، او به جنبه انسانی بودن شاعر تکیه کرده و از این رو ایجاد تغییر و تحول در آن مطابق فرهنگ و تغییرات آن برایش امر عادی است، نکته مهمی که از جنبه تاریخی مورد توجه «پلانگ» قرار گرفته این است که

.....

۶- رک: تاریخ تمدن، ج ۱۹ (اصلاح دین)

ملحدان به راحتی می‌توانند از حالت مسخره‌ای که گاه این تشریفات به خود می‌گیرند بهره‌برند و با تمسخر آنها بر تعداد بی‌دینان بیفزایند او می‌نویسد:

«خدانشناسان با حمله بر این شعائر و نمود گارهای مذهب می‌پندارند که به خود مذهب گزند می‌رسانند و برای نیشخند خود، غرابت برخی از عادات و تظاهرات دینی را حجت می‌گیرند. مذهب‌یانی که تاکنون در برابر این شیوه رزمی از پا در آمده‌اند، کم نیستند»^۷.

اما «پلانگ» این سخنان را به این دلیل نمی‌گوید که شعائر باید از بین برود بلکه تنها منظورش این است که پافشاری در مورد آنها نادرست و این دخالت سختگیرانه در مورد آنها ناروا است. او معتقد است اشکالاتی که در مورد شعائر پیش آمده برخی از مذاهب رابه این فکر انداخته که یکباره از تمامی شعائر دست بکشند اما... «بالفور آشکار می‌شود که چنین اقدامی منحرف کننده است، بدون شعائر نه تفاهمی خواهد بود و نه ارتباطی میان آدمیان برقرار خواهد شد، آن هم نه تنها در زمینه مذهب بلکه همچنین در زمینه مناسبات غیر مذهبی». بنابراین باید شعائر را حفظ کرد اما چنین حفظی همان تساهل دینی به نحو دیگری را همراه داشت، به این معنا که «انسان عمیقاً مذهبی که ایمان خود را با احترام به شعائر مقدس نیرو می‌بخشد به این شعائر

نمی‌آویزد بلکه می‌فهمد که انسانهای دیگری نیز به همان درجه مذهبی وجود دارند که شعائر دیگری را می‌شناسد و حرمت می‌گذارند».

نکات مثبت و منفی در کلام پلانگ

در باره دیدگاه «ماکس پلانگ» چند نکته اهمیت دارد:

یک نکته مثبت این است که او به حقیقت درک کرده که شعائر چه نقش مهمی در دینداری مؤمنان بر عهده دارد و طرد و نفی آن به هیچ روی به مصلحت ادیان نیست.

نکته مثبت دیگری که او دارد این است که حداقل تجربه مسیحیت نشان داده که گاه مسئله شعائر چقدر حالت مسخره‌ای به خود می‌گیرد و همین امر موجب بدنامی آن دین می‌شود، گرچه بی‌دینان نمی‌توانند به این بهانه به اصل دین لطمه بزنند اما به هر حال نزد بسیاری از مردم معنای کار این شعائر و تأثیرش نیز همین خواهد بود، این بستگی به آن دارد که اولاً چه مقدار در حفظ شعائر اصیل کوشید و دیگر اینکه آنها را در ارتباط با مبانی فکریشان و نیز تأثیرشان در حفظ عقاید اصیل توجیه کرد. عدم توجه به این دو امر، نتیجه اش همان است که بر

.....

۷- تصویر جهان در فیزیک جدید، ص ۱۶۳.

وسعت بی دینان افزوده شود.

کرد آن هم نه به عنوان یک امر الهی مستقیم بلکه غیر مستقیم.

در عین حال تذکر این نکته بجاست که تصور «ماکس پلاننگ» از دین یک تصور انسانی است والا معنا نداشت که کسی این چنین درباره شعائر قضاوت کند، انسانی دانستن دین نه تنها هیچ فایده‌ای برای دین ندارد بلکه از اساس آن را تخریب می‌کند، از برخی از کلمات «پلاننگ» چنین برمی‌آید که او شعائر را تنها مناسک و آداب و تشریفات نمی‌داند بلکه حتی برخی از مفاهیم دینی را نیز — که به نحوی بیانگر اعتقاد مشترک به حقیقت وجود خداوند است — مربوط به شعائر می‌داند، اعتقاد به ملائکه با مشخصات مخصوص نیز از نظر او از شعائر محسوب می‌شود، مسلماً قضاوت فوق درباره شعائر در این زمینه بسیار مشکلتر و مسلم غیر قابل قبول است و جای هیچگونه شک و شبهه‌ای را نیز بر نمی‌دارد.

جان لاک^۸ (م ۱۷۰۴م) و تساهل *

«جان لاک» یکی از معتقدان، بلکه پایه‌گذاران «تجربه‌گرائی» در اندیشه‌های فلسفی جدید است اندیشه‌ای که سرچشمه همه معارف بشری را تجربه

.....

۸ — John Locke

۵ — کتاب لاک درباره این موضوع نامه درباره تساهل (Letter on Toleration) است.

اما نکته منفی در کلام او یکی این است که او می‌خواهد برای شعائر، منشأ انسانی قائل شود این امر بالطبع ناشی از تجربه اروپا در مورد مسیحیت است که پیرامون برخی از شعائرش از نظر ساختگی بودن آنها بعد از عصر مسیح (ع) می‌توان اظهار نظر کرد و از طرف دیگر ناشی از اندیشه جدید غرب راجع به دین است که اصولاً اساس آن را نیز انسانی توجیه می‌کند و البته ماکس پلاننگ نیز بر همین اساس سخن می‌گوید.

نکته منفی دیگری که نتیجه همین امر است، اینکه ما نه تنها مخالف با تغییرات در شعائر نباشیم بلکه حساسیتی نسبت به درستی و یا نادرستی شعائری که دیگران اعتقاد دارند، نداشته باشیم، اگر الهی بودن شعائر در قالب پذیرش نبوت قابل قبول باشد لزوماً نه تنها نباید به تغییرات در اساس شعائر قائل بود بلکه حتی می‌باید تنها یک سری شعائر را درست دانسته و شعائر ادیان دیگری را که دچار انحراف شده — ولذا از نظر ابزار بودن مخدوش است — باطل دانست، اگر بنا بوده که در شعائر تغییری ایجاد شود لزوماً باید این کار از ناحیه خداوند که منشأ اصلی این شعائر است، صورت پذیرد و یا در نهایت تحت یک ضابطه کلی، مصادیقی از یک سری شعائر پذیرفته شود به طوری که از لحاظ دینی و لو کلی بتوان جایی برای آن تعیین

و احساس می‌داند^۹ در نظریات او پیرامون کیفیت شناخت، آنچه که به عنوان ثمره باقی می‌ماند آن است که یقینیات بشر بسیار اندک و احتمالاتی که روبروی او قرار دارد بسیار گسترده است، در مورد مفاهیم دینی آنچه که یقینی محض است البته وجود خداوند است اما سایر معارفی که بخصوص کلیسای کاتولیک ترویج می‌کنند در نهایت، جزو احتمالات محسوب می‌گردد، اگر بخش اعظم شناخته‌های ما همان احتمالات باشد طبعاً زبان و کلمات قادر نخواهند بود که به یقینیات دسترسی پیدا کرده و حتی افکار خود ما را نیز درست بیان کنند. نتیجه عملی این گستردگی احتمالات این بود که لاک معتقد به تساهل شده و معتقد بود «آنجا که ما حداکثر قادریم که به امور محتمل پی ببریم نه به یقینیات و از آنجا که حتی این امور محتمل را اشخاص مختلف به صورتهای مختلفی مشاهده می‌کنند ما نباید عقاید خود را به دیگران تحمیل کنیم».^{۱۰}

«کاپلستون»^{۱۱} بعد از شرحی مبسوط راجع به دیدگاه لاک درباره مسائل شناخت‌شناسی و اینکه او یک نوع عقل‌گرایی تجربی را می‌پذیرد و همان را محک سنجش همه شناخته‌ها می‌داند و اینکه اساساً او در این بخش بیشتر به عقاید کاتولیکها مانند تبدیل نان و شراب (آیین عشاء ربانی) به خون و تن عیسی مسیح می‌اندیشد، می‌نویسد:

«اعتدال مشرب کلتی «لاک» و ناخوشامدش از افراط و تفریط، افزوده بر اعتقادش به اینکه رسایی یقین بسیار محدود است و حال آن که عرصه احتمال در درجات گوناگونش بسیار فراخ است. او را واداشت تا در حدودی به آرمان تساهل دل ببندد می‌گویم «در حدودی» زیرا در «نامه درباره تساهل» می‌گوید که در حق ملحدان... شمول نمی‌یابد اما درباره دو دسته دیگر او آشکارا در وهله نخست به کاتولیکها می‌اندیشد هر چند مسلمانان را نام می‌برد».^{۱۲}

این تساهلی که «لاک» جانبداری می‌کرد چنانکه «کاپلستون» نیز اشاره کرده روحیه عصر و زمانه او نسبت به کاتولیکهاست که هنوز وفادار به شعائر میراثی خویش بودند، از نظر ما آنچه که اساس این گمراهی را موجب شده همان تعقل‌گرایی اوست که می‌خواهد همه مفاهیم و شعائر را تبیین عقلی کرده و تنها

.....

۹- تجربه‌گرایی لاک از نوع تجربه‌گرایی هیوم نیست که فقط حواس را مبنای شناخت می‌داند بلکه او این نظر را در برابر فطری بودن برخی شناخته‌ها آورده است او خود به مراقبه نفس یا تجربه درونی برای پیدایش برخی از مفاهیم، اعتقاد دارد.

۱۰- بزرگان فلسفه، ص ۳۵۰، ۳۵۱.

۱۱- Copleston.

۱۲- فیلسوفان انگلیس از هابز تا هیوم، ص

۱۳۸، ۱۳۹.

بر پایه اصالت تجربه، محک یقینی برای آن پیدا کند. آشکار است که در این حوزه‌ای که او یقین را معین می‌کند تنها جایی محدود برای یقین و بیشتر جا برای احتمالات باقی می‌ماند مخصوصاً درباره مفاهیم دینی که جای تعبد و الهام و وحی در آن فراوان بوده و نمی‌توان حتی با تعقل گرایی فراتر از تجربی گری در آن یقینیات زیادی را معین ساخت، آنچه که در محک معرفتی «لاک»، نام احتمالات و یقینیات به خود می‌گیرد اساساً در بینش شناختی که مطابق عرصه دین است به هیچ روی صحت ندارد زیرا حداقل جنبه نقلی دین در مورد بخش عمده‌ای از مسائل دینی جایی برای تشکیلات عقلی نمی‌گذارد.

وحدت ادیان و تساهل در دین

در ادامه شعائر دینی برای افزایش نقش انسان در تصمیم گیرها و نیز ساختن خود، طبق آنچه که دلخواه اوست باید به آرمان «وحدت ادیان برای ایجاد تساهل در دین» اشاره کرد، مخفی نماند که ادیان الهی مشترکات فراوانی داشته و حتی از نظر دین اسلام تکیه بر این مشترکات برای ایجاد پیوند و ارتباط و تفاهم بین کسانی که متفق در این مشترکاتند، امری قابل قبول است اما آنچه را که معتقدین به تساهل بیان می‌دارند این است که برای ایجاد وحدت، لزوماً باید

شعائر حذف شده و همان نقطه مشترک اصلی بدون اینکه حساسیتی را علیه دیگران برانگیزد باقی بماند. استدلال آنها نوعاً این است که باید جدایی و تمایزات اعتقادی بین انسانها را از بین برد تا جنگ و درگیری و کشمکش در دنیا خاتمه پیدا کند و همه تحت لوای یک دین جهانی مشترکاً زندگی آرامش بخش داشته باشند. در اروپا کوششهایی صورت گرفت تا نشان داده شود که نقاط مشترک ادیان در کجاست و از این طریق قصد آنها گرچه گاه خدمت به دین بود، اما در نهایت تساهل ترویج می‌گردید، به عنوان نمونه می‌توان از «لرد هربرت اوچربری»^{۱۳} (۱۶۴۸م) نام برد او معتقد بود که یک سری مفاهیم عام در عقل انسانی هست که از ابتدا خداوند آنها را در نهاد آدم گذاشته است، از جمله برخی از این مفاهیم عام، مفاهیم دینی و اخلاقی است «کاپلستون» درباره او می‌نویسد:

زعم او دین طبیعی (Natural religion) دارای پسنج حقیقت بنیادی است: اول آنکه وجود برینی هست، دوم آنکه این وجود برین را باید پرستید، سوم آنکه زندگانی اخلاقی همواره بخش اصلی پرستش الهی بوده است، چهارم آنکه رذائل و بزه‌ها را باید با توبه کفاره داد و پنجم آنکه کردار این

۱۳ - Lord Herbert of cherbury

جهانی در زندگانی آن جهانی اجرا یا عقاب می‌یابد. «لرد هریسرت» در کتاب «Dereligionegitilium» کوشید تا باز نماید که چگونه این پنج حقیقت در همهٔ ادیان مورد تصدیق‌اند و برغم همهٔ حشو و زواید ناشی از خرافه‌اندیشی و اوهام، گوهر راستیشان را می‌سازد.^{۱۴} البته این ممکن است سخن درستی باشد چنانچه یقیناً بخشی از آن درست است اما این تکیه بر نقاط مشترک عملاً به دنبال خود زمینه‌ساز حذف غیر مشترکات بود.

آنچه که مقدمتاً از نظر ما گفتنی است اینکه معلوم نیست — کما اینکه تجربه اروپا معلوم ساخت — که حذف شعائر که به دنبالش حذف اصل دین را نیز در پی دارد، آیا موجب صلح بین ملل گردید یا انسان گریخته از بند اخلاقیات الهی، بر درگیری و چپاول حریص‌تر شد؟! «رابرت براونینگ»^{۱۵} (م ۱۸۸۹م)

شاعر و فیلسوف انگلیسی معتقد به ضرورت وجود یک کلیسای برتر از همه کلیساهای دینی شامل همهٔ ادیان بود در این دین عام و کلیسای جهانی «همهٔ خدمات در برابر خدایی که ما چه خوب و چه بد، لُبتکان او هستیم یکسان است و اوج و حضيض و اوّل و آخری ندارد».

خانم بسنت^{۱۶} (م ۱۹۳۳م) کسی که به جنبش استقلال هند نیز یاری کرد، توحید و یگانگی جهان را تحت لوای قانون

زیرین تسامح و گذشت و عشق متقابل بین انسانها تشویق و تبلیغ می‌نمود و افکار خود را نیز در کتبی چند به تحریر درآورده که از جملهٔ آنها «یک دین جهانی» است.

«بوسوئه»^{۱۷} (م ۱۷۰۴م) عالم الهیات و فیلسوف فرانسوی نیز در قرن هفدهم و آغاز قرن هجدهم مروج همین تساهل دینی است: «بیابید دیدهای مجزای خود را با هم بیامیزیم تا بتوانیم واقعیت را به تمامی بنگریم، غایت دین و فلسفه آن است که به ما یاد دهد چگونه با تساهل و گذشت داستان کامل الوهیت را از زبان ادیان مختلف بشنویم».

«پارکر»^{۱۸} (م ۱۸۶۰م) نیز در قرن نوزدهم که قرن الحاد صرف است از مروجین همین مرام بوده و بخصوص کسان زیادی را نیز فریفتهٔ خود ساخت، «پارکر» در فلسفهٔ مسیحی خویش، خرافات و خرق عادات را طرد می‌کرد و خواستار کلیت و جهان‌گرایی بود؛ او خواهان کلیسایی برتر از همه کلیساهای و خواهان دینی شامل و محیط بر کلیهٔ عقاید بود. او می‌گفت این دین باید لبریز از روح مردانگی و

۱۴ — فیلسوفان انگلیسی ص ۶۷، ۶۸.

۱۵ — Robert Browning.

۱۶ — Besant.

۱۷ — Bossuet.

۱۸ — Parker.

سلحشورانه قرن ما باشد (ناگفته پیداست که همین روح سلحشورانه قرن اوست که استعمار را در اوج خود بر گرده انسانهای محروم سوار کرده و ناگفته نیز آشکار است که جهانگرایی در اصطلاح آنها تنها شامل اروپا و امریکا می‌شود).

«پارکر» نوشت: «دینی که پایه اعتقادات آن تنها بر پایه الهامات و اندیشه‌های گذشته باشد آداب و عاداتی قدیمی و پوسیده به همراه خواهد داشت... اما دینی که پایه اعتقاداتش بر الهامات و اندیشه‌های حال باشد راهبر عقاید و افکار عمومی خواهد بود نه تابع آن». او می‌گفت: «بیایید کمتر بر معجزات گذشته اتکا ورزیم و بیشتر بر معجزات ممکن و قابل حصول حال - معجزه دین واحدی که محبت به همه بشریت را توصیه می‌کند - تکیه کنیم» این مطالب را در کتابی که در سال ۱۸۴۲ تحت عنوان «مطالب مربوط به دین» نوشته می‌توان یافت.

«پاسکال»^{۱۹} (م ۱۶۶۲م) که البته قدیمی‌تر از اینهاست و هنوز یک مسیحی پرشور است نیز «معتقد به تسامح و التقاط افکار بود نه کوشش و مشاجره برای اثبات درستی اندیشه‌های خود و نادرستی اندیشه‌های دیگران.»

قدیمی‌تر از او «پیکودلا»^{۲۰} (م ۱۴۹۳م) در آستانه عصر اصلاح است درباره او آمده: «او به عنوان یک

فیلسوف، غرض اصلی و عمده‌اش آن بود که همه نظامهای فکری را با نشان دادن این حقیقت که همه بیان کننده حقیقت واحدی به صورتهای گوناگون هستند با هم آشتی دهد، سعی کرد تا آن موافقت نهایی را که میان یهودیت و مسیحیت، میان فلسفه ارسطو و فلسفه افلاطون، میان فلسفه و دین و الهیات وجود دارد بر ملا کند... آن حقیقت واحد، همان خدای یگانه اصل و وحدت بخش جهان، جوهر عدالت و زیبایی و عشق است».

«تامس پین»^{۲۱} (م ۱۸۰۹م) «معتقد بود که می‌باید جهانی فارغ از تفرقه‌های مذهبی و خرافات به وجود آید او می‌خواست سراسر اروپا با پذیرفتن دین واحد، محبت متقابل و یک حکومت جمهوری واحد متحد شوند».

«تولستوی»^{۲۲} (م ۱۹۱۰م) از چهره‌های مبرز ادبی جهان در آغاز قرن بیستم از هواخواهان سرسخت تساهل دینی بود، درباره او آمده:

«تولستوی با هر مکتب فلسفی یا فرقه مذهبی که معتقد بود تنها یک راه - راه آن کلیسا - به سوی خدا وجود دارد می‌جنگید، اعتقاد خود وی آن بود که همه

-
- ۱۹ - Pascal
 - ۲۰ - Picodella
 - ۲۱ - Thomas paine
 - ۲۲ - Tolstoy

ادیان بزرگ بالذات، مهتدی به سوی خداوند هستند، تولستوی اعلام داشت که دیگر برای پرستندگان، زمان آن فرا رسیده که دست از آداب ظاهری و قشری بردارند و به حقیقت و راستی پردازند. با منازعات بین مذاهب و جنگ بین دول مخالفت داشت؛ خواهان خدمت متقابل و کوشش برای از بین بردن ولخرجیها و زیاده‌رویهای توانگران و مسکنت و رنج بینوایان بود، تولستوی اعتقاد داشت که مذهب واقعی همین است».

«دمورگن»^{۲۳} (م ۱۸۷۱م) با وجود ایمان محکمی که به خداوند داشت، عضو هیچ کلیسایی نبود و با هر دینی که احکام و دستورالعملها و تعلیمات خود را فوق ادیان دیگر می‌شمارد مخالفت می‌کرد.^{۲۴} آوردن نقلهای مختلف برای نشان دادن این بود که در عصر جدید مسئله تساهل دینی و یا به اعتقاد «تولستوی» دور ریختن آداب ظاهری و قشری به صورت یک اصل اساسی برای تفکر جدید درآمده است، در این باره نکات چندی گفتنی است:

اول اینکه مطمئناً مقصود اینان آن کلمه سواست که دین اسلام مطرح کرده و در کنار آن شعائر خود را درست و شعائر دیگران را نادرست می‌انگارد نیست و کسی نیز نباید چنین اندیشه‌ای را به ذهنش راه دهد که مسئله مورد نظر آنها از نظریک مؤمن معتقدقابل پذیرش است.

نکته دیگر این است که در چنین تصویری از دین آنچه که در ارتباط با تفکر اومانیستی جدید قابل توجه است اینکه: با کاهش خداوند بر نقش انسان افزوده شده است زیرا شعائر و دستورالعملها بازوان اجرائی اعتقادات دینی است، بازوانی که انسان را ملزم به «عمل خاصی» می‌کند به محض آنکه ما از این شعائر و دستورالعملها دست شستیم در واقع انسان را برای انجام آن اعمال مختار کرده‌ایم و این بطور عادی قابل فهم است که دیگر آن دین به عنوان یک دین عمل نمی‌کند بلکه این انسان است که هر چه را خود خواست، عمل خواهد کرد.

نکته دیگر اینکه اگر مقصود اینها این است که دین موجب بروز اختلافات بین بشر شده و دین واحد نافی این اختلافات است، چنین امری نه از لحاظ عقلانی و نه با تجربه‌ای که بشر دارد رفع می‌شود، البته تمایزات اعتقادی جنگ در پی دارد اما اینطور نیست که برداشتن آنها جنگ را برمی‌دارد، بلکه بشر آنچنان که نشان داده بعد از حذف خدا از صحنه زندگی بر روح بی‌تعهدی و بی‌مسئولیتی اش افزوده شده است، اگر زمانی جنگ میان انسانها بر سر دین بوده اکنون جنگ، جنگ غارت،

۲۳ — Demorgan

۲۴ — نقلهای مذکور در متن از کتاب «بزرگان

فلسفه» اثر هنری توماس گرفته شده است.

چپاول و دزدی است. اگر زمانی غرب و شرق از لحاظ اعتقادی در برابر هم بودند — و آن هم به خاطر دین نبود بلکه صلیبیان در آن روزگار نیز بخشی برای چپاول شرق متمدن می‌آمدند — امروزه غرب و شرق به صورت دزد و دزدزده در برابر هم هستند، اگر جنگهای داخلی در اروپا روزی بر سر مذهب بود در قرن بیستم جنگها بر سر تقسیم مناطقی بود که همه غرب بر غارت آن متفق بودند، البته اینکه کسی در گوشه‌ای بنشیند و گمان کند که دین واحدی که او فرض کرده اگر همه انسانها بپذیرند صلح آور است، شاید در ذهن او امر درستی باشد، اما نه در مرحله ثبوت به عنوان یک امر اعتقادی ضمانت‌آور و تعهدساز است و نه در مقام اثبات و عمل.

در عین حال تذکر این نکته نیز بی‌فایده نیست که اسلام — که خود در مورد عقاید و شعائر خود حساسیت جدی دارد — آنچه را که در اساس خواهان است همان آرامش (سلیم) است اما تحلیلی که از ایجاد آن دارد شامل عنصر مبارزه برای کوبیدن عناصر مشترک بی‌تعهد و مستکبران زورگو نیز می‌شود بحثی که در اینجا جای طرح آن نیست.

سیر این تساهل دینی در غرب و حمایت از دین واحد الهی به تدریج همراه با سایر عناصری که در بی‌دینی اروپا قطع تعلقش به مبانی دینی و شعائر آن نقش اساسی داشت، منجر به اضمحلال دین

گردیده به تدریج به جای «دین واحد انسانی» قرار گرفت، «دورینگ» (م ۱۹۰۱م) از جمله افرادی بود که معتقد بود به جای اعتقادات کلامی و دینی باید یک مذهب جهانی که پایه‌های آن بر اخلاقیات نهاده شده باشد برگزید.

«دول»^{۲۵} (م ۱۹۲۷م) نیز معتقد بود که «فلسفه و دین انسان باید انسانی و جهانی باشد نه محدود و منحصر به یک فرقه خاص و به زبان ساده دین و فلسفه باید مرکب از دو چیز باشد خوب بودن و خوب کردن».

«روسو»^{۲۶} (م ۱۷۷۸م) نیز که از هواداران جدی تساهل دینی بوده و خود یکی از ایدئولوگهای انقلاب فرانسه است می‌گوید:

«بیا بید به ندای دل‌هایمان گوش دهیم زیرا آن وقت است که همه انسانها به دین واحدی خواهند گروید این دیگر نه دین الهی که دین انسانی است دینی که مکافات ابدی به کسی وعید نمی‌دهد ولی رستگاری نهایی را به همه وعده می‌دهد این دین محبت طبیعی، تساهل جهانی، آزادی از قید تعصباتی جزمی و تفاهم دوستانه میان آشنا و ناآشناست.»^{۲۷}

اومانیزیسمی که قرار بود انسان را به

.....

۲۵ — Dole.

۲۶ — Rousseau.

۲۷ — رک: بزرگان فلسفه ص ۱۸۱، ۱۸۴،

جای خدا نشاند، در سیر تساهل دینی نیز به منتهای خود رسید، از مخالفت با تعصب دینی آغاز کرده، در میان انشعابات درونی مسیحیت همراهِش را با پروتستانتیسم که نافی برخی از شعائر بود تثبیت کرد اما هنوز مسیحیت را پذیرفته بود، در ادامه با نفی مسیحیت، وحدت ادیان بزرگ را مطرح کرد، آنگاه با نفی صبغهٔ دینی، دین انسانی را جایگزین آن کرد، دین انسانی که «اگوست کنت» بنیادگذار رسمی و پیغمبر آن شد و به گمان علمی بودن، انتظار جهانی شدن آن را داشت، تمامی این حرفها تنها در صورتی می‌توانست قابلیت ارزیابی را داشته باشد که فرض خدایی، با آن صفات و با آن انبیاء بزرگ وجود نداشت اگر چنین بود ما می‌توانستیم خود را خدای جهان فرض کرده همه چیز را تابع خویش گردانیم اما وجود خداوند و نیز حقیقت نبوت و انبیاء مانع جدی بر سر راه تمام این نظرات مبتنی بر نگرش اومانیستی است، زمانی که ارزش مطلق همان خداوند بوده و انسانیت انسان در تابعیت از او مفهوم می‌یابد و دستورات و شعائری که او معین کرده معیار برگزیدگی انسان صالح از غیر صالح است، حیات انسان منهای این ارزش، مساوی با حیات حیوان درنده‌ای است که ملتهای دردمند جهان در دوسه قرن اخیر چنگ و دندانهای او را به کزات لمس کرده‌اند، در این جهت ادیانی که از صراط حق

منحرف شده طبعاً شعائر آنها نیز فاقد اعتبار است و حتی اگر منحرف نشده باشد چون پیامبر دیگری آمده از حجیت ساقط گردیده و فاقد اعتبار خواهند بود.

تعصب آگاهانه در حفظ شعائر درست به عنوان شعائر الهی جز و اموری است که دین را در صحنهٔ اجتماع حفظ کرده و بی قیدی نسبت بدان، اضمحلال دین را فراهم خواهد آورد.

آنچه در اینجا گفتنی است این که در کشور ما نیز به تبع تأثیری که از جریانات فکری غرب پدید آمده بود کسانی ندای تساهل دینی سردادند و به این بهانه کوشیدند — و هنوز نیز — تا دین را با حواله دادن آن به اصلی محدود و گاه قلبی یا ذهنی، بخش عمدهٔ معارف را منکر شوند، زمانی کسروی می‌کوشید تا دین را به نحوی تعریف کند که به قول خودش هستهٔ اصلی همهٔ ادیان باشد و باقی مسائل را به کناری بگذارد او می‌گفت: دین، شناختن معنی جهان و زندگی و زیستن به آیین خرد است. ۲۸ البته ممکن است توجیهی برای صحت این معنا داشت و آن را بر اسلام نیز تطبیق داد اما او دقیقاً در پی آن بود تا این تطبیق را نفی کرده و آنچه را که او حشو و زوائد می‌نامید از میان بردارد، متأسفانه نوع بقیه در صفحه ۱۴۰

۲۸ — برای اطلاع بیشتر از تعاریف کسروی از دین رک: نبرد با بی دینی ص ۸۶ تا ۸۹.

خدمات بهداشتی و درمان و مراقبتهای پزشکی به صورت بیمه و غیره حقیقی است همگانی. دولت مکلف است طبق قوانین از محل درآمدهای عمومی و درآمدهای حاصل از مشارکت مردم، خدمات و حمایتهای مالی فوق را برای یک یک افراد کشور تأمین کند.

بر طبق روایتی تأمین اجتماعی اختصاص به مسلمانان نیازمند ندارد بلکه کافر ذمی را که در حمایت دولت اسلامی زندگی می کند در صورتی که پیر و از کار افتاده باشد، شامل می گردد و هزینه زندگی او نیز بر عهده بیت المال مسلمین می باشد.

نقل شده است که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بر پیرمردی گذر کرد که دست دراز کرده و از مردم تقاضای

کمک می نمود آن حضرت پرسید: این چیست؟ چرا باید او گدایی کند؟ به آن حضرت عرض شد: ای امیرمؤمنان او نصرانی است.

فرمود: او را به کار گرفته اید تا پیر و درمانده شده است و حال از او دریغ می کنید؟ از بیت المال مخارج او را بپردازید. ۲۱

* ۱۰ - رفع فقر عمومی: از مسئولیتهای دولت این است که فقر عمومی را برطرف و رشد تولید و رفاه عمومی را بالا ببرد و عمران و آبادانی را افزایش دهد.

.....
۲۱ - وسائل الشیعه ج ۱۱/ ۴۹ باب ۱۹ ح ۱.



بقیه از صفحه ۱۲۸

لاک احتمالات فراوان، چه بسا علیرغم خواست شخصی گوینده که ممکن است فردی متعبد باشد، یک نوع تسامح در دین، شایع شود.

اصلاح طلبیهای مدرنی که گاه به دفاع از مذهب نیز صورت می گیرد حتی گاه بی توجه، نویسنده آن یک نوع تسامح در دین را شایع می کند زمانی که هر نوع معرفت دینی، نسبی تلقی شود و به قول

